یادداشت

تشخیص ریشه‌ای یک بحران و راهی برای برون‌رفت

بیماری مزمن برق ایران

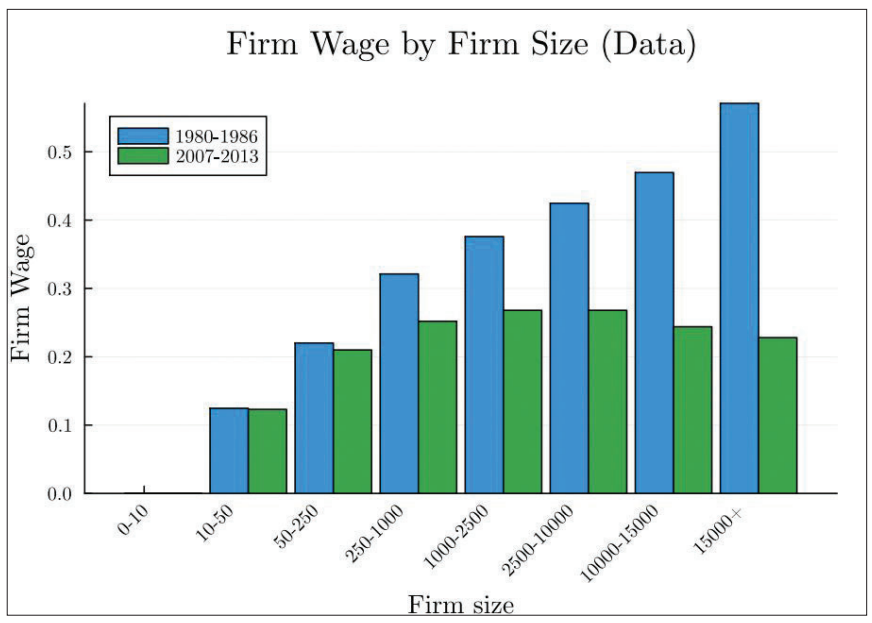
مهدی عرب‌صادق، کارشناس انرژی: باید این را صریح گفت که خاموشی‌های برق ایران، بلای طبیعی نیستند. نتیجه یک تصمیم چنددهه‌ای هستند که هیچ دولتی، از هر جناحی، جرئت لمس واقعی‌اش را نداشته است. مطلقا قصد آن نیست یک وزارتخانه یا یک مقام مشخص نشانه گرفته شود، چون خیری برای کشور نخواهد داشت؛ مسئله عمیق‌تر از آن است که با تعویض یک نفر یا حتی یک دولت حل شود. مسئله، معماری سیاست انرژی ایران است؛ معماری‌ای که در آن، ارزان نگه‌داشتن برق به قیمتی سیاسی تبدیل شده که هر دولتی ترجیح داده آن را به دولت بعدی موکول کند. نتیجه‌اش را همین امسال، در قالب ساعت‌ها تاریکی در خانه‌های مردم و میلیاردها تومان خسارت تولید، تحویل گرفتیم. به‌عنوان یک شهروند باید از دولت آزادسازی قیمت برق را بخواهیم؛ غیر این باشد، برق ارزان ما برای خود ما بسیار گران تمام می‌شود، گرچه امروز هزینه مستقیمی نمی‌پردازیم. اما ریشه اول، قیمتی است که هیچ‌وقت اجازه نداشته واقعی باشد. قیمت هر کیلووات‌ساعت برق در ایران حدود ۲۷۰ تومان است. در پاکستان، کشوری همسایه با اقتصادی به‌مراتب ضعیف‌تر، همین رقم ۵ هزار و ۸۵۰ تومان است. در روسیه ۵ هزار و ۶۷۰ تومان، در بحرین ۴ هزار و ۳۲۰ تومان، در کویت ۳ هزار و ۳۳۰ تومان. طبق بررسی اخیر داخلی، برق ایران از برق حدود ۲۰۰ کشور دنیا ارزان‌تر تمام می‌شود. این رقم را معمولا به‌عنوان دستاورد ملی روایت می‌کنند؛ واقعیتش این است که این ارزانی، یک تله اقتصادی چنددهه‌ای است. منطقش ساده است: وقتی قیمت یک کالا به‌طور مصنوعی پایین نگه داشته شود، دو اتفاق حتمی رخ می‌دهد. اول، مصرف‌کننده هیچ انگیزه‌ای برای صرفه‌جویی ندارد؛ چرا باید کولر گازی کم‌مصرف بخرد یا عایق‌بندی ساختمانش را جدی بگیرد، وقتی هزینه واقعی مصرف زیادش را حس نمی‌کند؟ دوم، هیچ سرمایه‌گذاری خصوصی یا حتی دولتی نمی‌تواند روی ساخت نیروگاه جدید توجیه اقتصادی پیدا کند، چون قیمت فروش برق، هزینه واقعی تولیدش را پوشش نمی‌دهد. این دو مکانیسم هم‌زمان کار می‌کنند: مصرف بالا می‌رود، ظرفیت عقب می‌ماند. نتیجه در ریاضی محض همان ناترازی است. عدد این ناترازی که در واقع بحران برق امروز است، حدود ۱۳ هزار و ۶۰۰ مگاوات اعلام می‌شود و با محاسبات بنده بیش از ۲۲ هزار مگاوات است که در این مجال از آن می‌گذرم. نکته خطرناک اینجاست که بیش از ۱۵ هزار مگاوات از ظرفیت نیروگاهی کشور هم فرسوده و عملا از رده خارج شده. جهت‌گیری به‌تنهایی گویاست: ظرفیت پیر می‌شود و چیزی جای آن را نمی‌گیرد. ریشه دوم در مصرفی است که پاداش می‌گیرد، نه تنبیه. گرچه با نرخ تصاعدی محاسبه می‌شود، اما اختلاف به قدری است که شکاف قیمتی به این راحتی‌ها جبران نمی‌شود. نتیجه این قیمت‌گذاری مصنوعی را در رفتار مصرفی کشور می‌شود دید. در ساعات اوج گرما، وسایل سرمایشی به‌تنهایی حدود ۴۰ درصد از کل برق مصرفی کشور را می‌بلعند؛ رقمی که از کل ظرفیت نیروگاهی نصب‌شده پاکستان، کشوری با جمعیتی دو برابر ایران، هم بیشتر است. شدت مصرف انرژی در ایران تا بیش از سه برابر میانگین جهانی است. مصرف انرژی در بخش خانگی نزدیک به ۲.۵ برابر جهانی است. خودروهای ایرانی هم حدود دو برابر استاندارد جهانی بنزین می‌سوزانند. این ارقام، تصویر یک ملت بی‌مسئولیت نیست؛ تصویر یک نظام قیمت‌گذاری است که برای دهه‌ها به مردم آموخته انرژی چیزی نامحدود و بی‌ارزش است. وقتی سیگنال قیمتی وجود ندارد، هیچ بازار مصرف‌کننده‌ای خودش را اصلاح نمی‌کند؛ نه چون مردم بی‌فکرند، بلکه چون هیچ انگیزه اقتصادی برای فکرکردن به آن باقی نمانده و وقتی انرژی ارزان و غیرواقعی عرضه شود، کالای کم‌مصرف و باکیفیت اصلا مشتری پیدا نمی‌کند، چون هیچ‌کس انگیزه مالی برای صرفه‌جویی ندارد.ریشه سوم اما سرمایه‌گذاری‌ای است که هیچ‌وقت تضمین نداشته. در طول برنامه توسعه ششم، عملا هیچ قرارداد خرید تضمینی بلندمدت برای نیروگاه جدید بسته نشد. این را نباید به حساب یک تصمیم اشتباه یا یک غفلت شخصی گذاشت؛ این نتیجه مستقیم همان معماری قیمتی است. سرمایه‌گذار، چه خصوصی و چه حتی بخش دولتی، در رقابت با بودجه‌های دیگر، وقتی می‌بیند بازگشت سرمایه‌اش از فروش برق زیر قیمت تمام‌شده تضمین نمی‌شود، منطقا منابعش را جای دیگری می‌برد. این یک الگوی تکرارشونده در تمام دولت‌های اخیر بوده، نه ویژگی یک دوره خاص. ریشه چهارم اما شفافیتی است که وجود ندارد. بحران بنزین همین اواخر تصویر روشنی از این مشکل داد. دولت با قاطعیت اعلام کرد تا پایان شهریور تغییری در سهمیه‌بندی رخ نخواهد داد. مردم صف کشیدند، چون باور نداشتند. چند روز بعد، افزایش نرخ سوم بنزین از پنج به ده هزار تومان رسما تأیید شد. همان چیزی که «شایعه» خوانده شده بود، واقعیت از آب درآمد. این فاصله چندروزه بین تکذیب قاطع و تأیید رسمی، شاید مخرب‌تر از خود افزایش قیمت باشد؛ چون هر بار که این اتفاق می‌افتد، اعتماد عمومی به هر اعلامیه رسمی بعدی کمی بیشتر فرومی‌ریزد. وقتی مردم دیگر به تکذیب رسمی هم اعتماد نکنند، هر شایعه‌ای، چه درباره بنزین، چه ارز، چه هر کالای دیگر، فورا به رفتار واقعی در بازار تبدیل می‌شود. همین نبود شفافیت در حوزه برق هم دیده می‌شود. مصرف غیرمجاز رمزارز، که طبق آخرین بررسی‌های این‌جانب حدود سه هزار مگاوات برآورد می‌شود، یعنی سه برابر نیروگاه اتمی بوشهر، سال‌هاست ادامه دارد بی‌آنکه گزارش دقیق و علنی‌ای از میزان واقعی آن یا روند برخورد با آن منتشر شود. وقتی داده واقعی در دسترس عموم نیست، هر گمانه‌زنی جای واقعیت را می‌گیرد. ریشه پنجم، تقسیم نابرابر هزینه بحران است. وقتی منابع کم می‌شود، سؤال این است که هزینه‌اش را چه کسی می‌پردازد. سیاست اعلام‌شده این بوده که تولید صنعتی برای حفظ اشتغال از قطعی معاف بماند و بار اصلی خاموشی روی دوش بخش خانگی بیفتد. این یک انتخاب سیاستی قابل‌بحث است؛ شاید از نظر اقتصاد کلان، حفظ تولید منطقی به نظر برسد، اما وقتی این انتخاب هرگز به‌صورت شفاف و با معیار مشخص، نه فقط بر مبنای فشار سیاسی هر استان، توضیح داده نشود، حس بی‌عدالتی رشد می‌کند. نمونه‌اش درخواست نمایندگان خوزستان است، جایی که دمای شب هم بالای ۳۰ درجه می‌رسد، برای معافیت از برنامه یکسان قطعی؛ درخواستی که نشان می‌دهد سیاست فعلی، تفاوت اقلیمی واقعی میان مناطق کشور را در نظر نمی‌گیرد. یک سیاست تخصیص عادلانه و اقلیم‌محور، به‌جای برنامه یکسان برای کل کشور، می‌تواند با معیاری رسمی و مبتنی بر داده اقلیمی، مثل شاخص گرمای واقعی هر منطقه، تعیین کند کدام مناطق باید در اولویت معافیت باشند، نه بر اساس فشار سیاسی یا شکایت پس از وقوع بحران.نکته‌ای که معمولا در این بحث گم می‌شود، این است که تعویق اصلاح، خودش هم هزینه دارد و این هزینه کوچک نیست. برآورد بنده این است که در یک سال قطعی گسترده، صنایع کشور حدود ۸.۵ میلیارد دلار خسارت دیده‌اند، اما وقتی به آنها برق رایگان داده می‌شود، بیش از ۱۸ میلیارد دلار به زیرساخت‌های انرژی کشور آسیب می‌رسد. در سال به‌طور میانگین ۱۳۰۸ ساعت محدودیت برق برای صنایع اعمال شده؛ رقمی که نسبت به سال قبلش رشد قابل‌توجهی داشته و نشان می‌دهد روند نه‌تنها بهتر نشده، بلکه هرساله بدتر هم می‌شود. این خسارت‌ها فقط عدد روی کاغذ نیستند؛ به رقابت‌پذیری صنعت داخلی در برابر کالای وارداتی ارزان‌تر آسیب می‌زنند، اشتغال را تهدید می‌کنند و در نهایت دقیقا همان چیزی را که سیاست معافیت صنعت قرار بود حفظ کند، یعنی تولید و اشتغال، تضعیف می‌کنند. سیاستی که برای حفظ صنعت طراحی شده، وقتی با تأخیر در اصلاح ساختاری ترکیب می‌شود، همان صنعت را هم قربانی می‌کند و امروز این بازی تلخ دوسر باخت است، هم صنعت روبه‌زوال کشور بازنده است و هم صنعت برق. پس چه باید کرد؟ راهکار واقعی، آن چیزی نیست که هر تابستان به‌عنوان «مدیریت مصرف اضطراری» تکرار می‌شود؛ باید معماری را عوض کرد، نه رفتار مردم را.

یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید

چرا پیشرفت فناوری و افزایش بهره‌وری بنگاه‌ها به افزایش دستمزد کارگران منجر نمی‌شود؟

بازگشت مارکس

امیررضا انگجی: پیشرفت فناوری معمولا یکی از مهم‌ترین عوامل افزایش بهره‌وری، رشد اقتصادی و بهبود سطح زندگی در نظر گرفته می‌شود. بااین‌حال، افزایش بهره‌وری الزاما به معنای افزایش متناسب دستمزدها یا بهبود شرایط اقتصادی تمام کارگران نیست. در بسیاری از اقتصادهای پیشرفته، به‌ویژه در بخش خدمات، بنگاه‌ها توانسته‌اند با استفاده از فناوری‌های جدید، سازمان‌دهی مجدد فعالیت‌های تولیدی، استانداردسازی وظایف و گسترش روش‌های مدیریتی، میزان تولید به‌ازای هر کارگر را افزایش دهند؛ اما این تحول همیشه با رشد مشابهی در دستمزد نیروی کار همراه نبوده است. پرسش اصلی این است که چرا بخشی از منافع حاصل از پیشرفت فناوری به بنگاه‌ها می‌رسد، درحالی‌که کارگران لزوما سهم متناسبی از افزایش بهره‌وری دریافت نمی‌کنند. مقاله «کالایی‌شدن نیروی کار» که امی ناکامورا، جون استاین‌سون و ماسائو فوکویی در آوریل ۲۰۲۶ منتشر کردند، برای پاسخ به این پرسش، سازوکاری را معرفی می‌کند که بر قابلیت جایگزینی کارگران متمرکز است. ایده اصلی مقاله که وامدار ایده‌های کارل مارکس است، در این حقیقت نهفته است که فناوری فقط از طریق جایگزین‌کردن ماشین به‌جای انسان بر بازار کار تأثیر نمی‌گذارد؛ فناوری همچنین می‌تواند ماهیت مشاغل را تغییر دهد، به‌گونه‌ای که انجام آنها به مهارت، تجربه و ویژگی‌های اختصاصی افراد وابستگی کمتری پیدا کند. در چنین شرایطی، ممکن است تعداد مشاغل کاهش نیابد و حتی تولید و اشتغال افزایش پیدا کند، اما کارگران به نیروی کاری تبدیل شوند که جایگزین‌کردن آن آسان‌تر است. این تغییر می‌تواند قدرت چانه‌زنی نیروی کار را کاهش دهد و به بنگاه‌ها امکان دهد دستمزدی پایین‌تر از ارزش تولیدی کارگر پرداخت کنند.



مارکس و یک ایده قدیمی

آدام اسمیت در «ثروت ملل» با مثال کارخانه سوزن نشان داد که تقسیم کار و ساده‌کردن وظایف در نتیجه توسعه فناوری، بهره‌وری را چندین‌برابر می‌کند. بیشتر اقتصاددانان بعد از او فقط به همین جنبه مثبت توجه کرده‌اند اما کارل مارکس و بعدها براورمن و مارگلین بر جنبه تاریک این ماجرا دست گذاشتند؛ «وقتی فرایند کار ساده‌سازی شود، هرکسی می‌تواند آن را انجام دهد و موقعیت کارگر ماهر در برابر رقبای فراوان تضعیف می‌شود». مقاله مورد بررسی، این ایده قدیمی را در قالب یک مدل ریاضی رسمی و شواهد آماری جدید از اقتصاد آمریکا تبیین و تأیید می‌کند. استدلال ساده است. اگر کاری چنان استاندارد شده باشد که هر کارگری بتواند آن را انجام دهد، کارفرما دیگر نگران از دست دادن کارگر فعلی‌اش نیست، چون به‌راحتی کارگر دیگری پیدا می‌کند. این یعنی «گزینه جایگزین» کارفرما بهتر شده است. کارفرمایی که گزینه جایگزین خوبی دارد، می‌تواند دستمزد کمتری پیشنهاد کند. نتیجه این است که فاصله بین دستمزد و ارزشی که کارگر تولید می‌کند، که اقتصاددانان به آن شکاف دستمزد یا کسر دستمزد (markdown) می‌گویند، بزرگ‌تر می‌شود. نویسندگان تأکید می‌کنند که این پدیده با خودکارسازی (اتوماسیون) فرق دارد. در اتوماسیون ماشین جای کارگر را می‌گیرد و شغل‌ها از بین می‌روند. اما در کالایی‌شدن، کارگر همچنان برای انجام همه وظایف لازم است و شغل‌ها حذف نمی‌شوند. فقط مهارت فردی کارگر دیگر اهمیت چندانی ندارد. آنها این دو را مکمل هم می‌دانند و معتقدند در بسیاری از مشاغل هر دو با هم رخ می‌دهند.

کالایی‌شدن نیروی کار در فرآیند تولید

ادبیات اقتصادی اغلب بر این فرض استوار بوده است که پیشرفت‌های فناوری با افزایش بهره‌وری نیروی کار، در نهایت به رشد دستمزدها و بهبود رفاه شاغلان منجر می‌شود. حتی نظریه‌های مدرن‌تر مانند اتوماسیون هم معمولا جایگزینی مستقیم انسان با ماشین را بررسی می‌کنند و بر این باورند که ماشین‌ها وظایف شغلی را از انسان‌ها می‌گیرند اما این پژوهش به جنبه‌ای متفاوت از پیشرفت تکنولوژی می‌پردازد که در آن فناوری به جای جایگزین‌کردن کارگران، ماهیت کار آنها را تغییر می‌دهد. این پدیده که نویسندگان آن را کالایی‌شدن یا ساده‌سازی و استانداردسازی کار می‌نامند، موجب می‌شود مهارت، تجربه و دانش اختصاصی فردی در فرایند تولید به دلیل پیشرفت فناوری اهمیت خود را از دست بدهد. در چنین وضعیتی، کارگر همچنان به کار خود ادامه می‌دهد و حتی ممکن است میزان خروجی و بهره‌وری کل مجموعه به شدت افزایش یابد، اما توان چانه‌زنی او در برابر کارفرما به شکل چشمگیری تضعیف می‌شود. پژوهشگران با طراحی یک مدل نظری جامع و بررسی داده‌های تجربی، نشان می‌دهند که چگونه این فرایند به ظاهر ساده، ساختار بازار کار و سهم نیروی کار از درآمد ملی را دچار تغییری بنیادین کرده است.



برای درک کامل پدیده کالایی‌شدن، ابتدا باید تمایز روشن و دقیق آن را با اتوماسیون درک کرد. در اتوماسیون، ماشین یا ربات به طور کامل جایگزین انسان در انجام یک وظیفه مشخص می‌شود؛ به عنوان مثال، یک ربات جوشکار در خط تولید خودرو جای یک کارگر متخصص جوشکاری را می‌گیرد. اما در کالایی‌شدن، فناوری به گونه‌ای بازطراحی می‌شود که وظایف پیچیده به دستورالعمل‌های بسیار ساده، تکراری و خردشده تبدیل شوند. در این حالت، کارگر همچنان وظیفه را انجام می‌دهد، اما نیازی به آموزش‌های طولانی‌مدت، مهارت‌های خاص یا داشتن تجربه قبلی ندارد. فناوری فرایند را به نحوی مدیریت می‌کند که هر انسانی با حداقل مهارت بتواند همان وظیفه را با همان کیفیت انجام دهد. نویسندگان مقاله برای ملموس‌ترکردن این مفهوم به مثال‌های متعددی در صنایع خدماتی و انبارداری اشاره می‌کنند. به عنوان نمونه، سیستم‌های هدایت صوتی در انبارهای مدرن لجستیک، کارگران را قدم به قدم برای یافتن کالاها راهنمایی می‌کنند و نیاز به دانش قبلی درباره چیدمان انبار را کاملا از بین می‌برند. به همین ترتیب، در فروشگاه‌ها و رستوران‌های زنجیره‌ای، دستگاه‌های خودکار و برنامه‌های رایانه‌ای تمام تصمیم‌گیری‌ها و تنظیمات دقیق را انجام می‌دهند و کارگر صرفا یک مجری کارهای ساده می‌شود.

سازوکار اقتصادی که کالایی‌شدن از طریق آن دستمزدها را سرکوب می‌کند، متکی بر مفاهیم جست‌وجو و تطبیق در بازار کار است. در یک بازار کار طبیعی، کارفرمایان و کارگران زمان و هزینه زیادی را صرف یافتن گزینه‌ای می‌کنند که بالاترین میزان هماهنگی و تناسب شغلی را داشته باشد. یک کارگر ماهر یا باسابقه، ارزش بسیار زیادی برای کارفرما دارد، زیرا پیداکردن جایگزین برای او سخت و هزینه‌بر است؛ همین امر به کارگر توان چانه‌زنی می‌بخشد تا سهم عادلانه‌ای از ارزش تولیدشده را به عنوان دستمزد مطالبه کند. اما با وقوع پدیده کالایی‌شدن، حساسیت خروجی کار نسبت به مهارت فردی به صفر نزدیک می‌شود. در این حالت، «گزینه جایگزین» کارفرما در صورت ترک شغل توسط کارگر به شدت بهبود می‌یابد. کارفرما می‌داند که اگر کارگر فعلی محیط کار را ترک کند، می‌تواند شخص دیگری را ظرف چند ساعت یا چند روز جایگزین او کند بدون آنکه ضربه‌ای به بهره‌وری یا کیفیت خروجی شرکت وارد شود. این آسان‌شدن جایگزینی، قدرت چانه‌زنی نیروی کار را نابود کرده و به کارفرما این امکان را می‌دهد که شکاف میان بهره‌وری واقعی کارگر و دستمزد پرداختی به او، که در اقتصاد به عنوان کسر دستمزد شناخته می‌شود، را عمیق‌تر کند. معمای دوم که این مقاله به شکلی بسیار دقیق به بررسی آن می‌پردازد، رابطه میان تمرکز بازار کار و میزان کسر دستمزد یا قدرت انحصار خریدار است. ادبیات موجود در اقتصاد کار سال‌ها بر این فرض استوار بود که افزایش کسر دستمزد به دلیل افزایش تمرکز در بازارهای محلی است؛ به این معنی که اگر چند شرکت بزرگ تمام وظایف شغلی یک شهر را در دست بگیرند، می‌توانند دستمزدها را پایین نگه دارند. اما داده‌های تجربی اخیر نشان داده‌اند که در بسیاری از مناطق، با ورود فروشگاه‌های زنجیره‌ای، تمرکز بازار کار محلی حتی کاهش یافته اما با وجود این، شکاف میان بهره‌وری و دستمزد بیشتر شده است. مقاله فوکوی، ناکامورا و استینسن نشان می‌دهد که علت اصلی این پدیده، تمرکز جغرافیایی نیست، بلکه همین کالایی‌شدن کار است. وقتی زنجیره‌های بزرگ ملی وارد یک بازار محلی می‌شوند، همراه خود فناوری‌های استانداردی را می‌آورند که مهارت‌زدایی از شغل‌ها را به‌همراه دارد. به این ترتیب، حتی اگر تعداد کارفرمایان در منطقه زیاد باشد، به دلیل ماهیت کالایی‌شده شغل‌ها، قدرت چانه‌زنی کارگران سلب می‌شود.

معمای سومی که در این پژوهش تحلیل می‌شود، افول پدیده‌ای تحت عنوان «پاداش دستمزد شرکت‌های بزرگ» است. در گذشته، شرکت‌های بزرگ‌تر معمولا دستمزدهای بالاتری نسبت به شرکت‌های کوچک‌تر به کارگران مشابه پرداخت می‌کردند، زیرا شرکت‌های بزرگ دارای بهره‌وری بالاتری بودند و بخشی از این بهره‌وری را به صورت دستمزد بیشتر با نیروی کار خود به اشتراک می‌گذاشتند. اما داده‌های جدید مقاله نشان می‌دهد که این پاداش پرداختی توسط شرکت‌های بزرگ به شدت کاهش یافته است. مدل نظری مقاله توضیح می‌دهد که شرکت‌های بزرگ دقیقا همان بنگاه‌هایی هستند که بیشترین سرمایه‌گذاری را روی فناوری‌هایی که فرایند کار را ساده‌تر می‌کند، انجام می‌دهند. این شرکت‌ها با استفاده از مقیاس بزرگ خود، سیستم‌هایی طراحی می‌کنند که نیازمندی به مهارت نیروی کار را به حداقل می‌رساند. در نتیجه، اگرچه این شرکت‌ها سودآوری و بهره‌وری فوق‌العاده بالایی پیدا می‌کنند، اما دلیلی برای پرداخت دستمزد بالاتر به کارگران خود نمی‌بینند، زیرا جایگزین‌کردن آنها فوق‌العاده ساده شده است.

پیامدهای اجتماعی و رفاهی این ساختار جدید بازار کار بسیار عمیق و تأمل‌برانگیز است. مقاله نشان می‌دهد که کالایی‌شدن کار باعث ایجاد یک چرخه معیوب از نرخ بالای جابه‌جایی شغل و ناپایداری شغلی می‌شود. وقتی کارفرمایان هزینه‌ای برای آموزش یا حفظ نیروی کار نپردازند، انگیزه آنها برای نگه‌داشتن کارگران کاهش می‌یابد و نرخ استعفا و اخراج بالا می‌رود. کارگران نیز که حس می‌کنند هیچ افق ارتقای شغلی یا افزایش دستمزدی بر اساس تجربه وجود ندارد، انگیزه کمتری برای ماندن در یک شغل احساس می‌کنند. این وضعیت به پیدایش بازاری منجر می‌شود که در آن اشتغال بالاست، نرخ بیکاری رسمی ممکن است پایین به نظر برسد، اما کیفیت شغل‌ها، امنیت شغلی و میزان رشد دستمزدها در سطح بسیار نازلی قرار دارد. پدیده‌ای که در اقتصاد مدرن تحت عنوان «کار کم‌کیفیت» شناخته می‌شود، در واقع پیامد مستقیم همین فرایند کالایی‌شدن است. ابعاد نابرابری درآمدی نیز در سایه این مدل به خوبی روشن می‌شود. فناوری‌های کالایی‌ساز، توزیع درآمد را از دو جهت قطبی می‌کنند. از یک سو، طراحان این فناوری‌ها، مدیران ارشد و مالکان سرمایه که ابزارهای استانداردسازی را در اختیار دارند، سهم‌های بی‌سابقه‌ای از ارزش تولیدشده را به دست می‌آورند. از سوی دیگر، بدنه وسیعی از نیروهای کاری که در خطوط مقدم خدماتی، انبارداری، خرده‌فروشی و حتی کارهای اداری ساده مشغول به کار هستند، به دلیل تبدیل‌شدن به قطعات تعویض‌پذیر یک ماشین بزرگ، با سرکوب مداوم دستمزد روبه‌رو می‌شوند. این امر شکاف درآمدی میان صاحبان سرمایه و نیروی کار را افزایش داده و نشان می‌دهد که چرا رشد اقتصادی در دهه‌های اخیر نتوانسته است طبقه متوسط را به همان نسبتی که انتظار می‌رفت، بهره‌مند سازد. در نهایت، مقاله «کالایی‌شدن نیروی کار» چشم‌انداز جدیدی برای سیاست‌گذاران و تحلیلگران اقتصاد فراهم می‌سازد. نویسندگان تأکید می‌کنند که برای مقابله با چالش‌های بازار کار مدرن، نباید تنها روی خطر «از دست رفتن شغل‌ها به دلیل اتوماسیون» تمرکز کرد، بلکه باید به «کاهش کیفیت و توان چانه‌زنی شغل‌های موجود به دلیل کالایی‌شدن» نیز توجه ویژه‌ای داشت. سیاست‌های آموزش نیروی کار که صرفا بر آموزش مهارت‌های پایه تمرکز دارند، ممکن است در مواجهه با فناوری‌هایی که هدفی جز حذف نیاز به مهارت دارند، ناکارآمد باشند. این پژوهش ما را مجاب می‌کند تا در تحلیل‌های اقتصادی، ابزارها و مقررات بازار کار و همچنین چارچوب‌های حمایتی از نیروی کار، بازنگری جدی داشته باشیم و درک کنیم که بازطراحی فناوری می‌تواند به اندازه خود فناوری بر سرنوشت اقتصادی جوامع تأثیرگذار باشد.

منبع: Fukui, M., Nakamura, E., & Steinsson, J. (2026). The commoditization of labor. NBER Working Paper.

مواد اولیه و حمل‌ونقل گرفتاری عمده تولیدکنندگان

بر اساس نتایج نظرسنجی میدانی و عملیاتی، شامخ کل اقتصاد (تعدیل‌شده فصلی) در مهرماه سال جاری با بهبود نسبی به ۴۶.۶ رسیده هرچند پایین‌تر از سطح مرزی ۵۰ قرار گرفته و شامخ صنعت کشور نیز عدد ۴۵.۷ را ثبت کرده است. گزارش شاخص مدیران خرید (شامخ) کل اقتصاد و صنعت در مهرماه سال جاری از سوی مرکز پژوهش‌های اتاق ایران منتشر شد. بر اساس نتایج این گزارش، شامخ کل اقتصاد با ثبت عدد ۴۶.۶ نسبت به شهریورماه بهبود نسبی داشته، اما همچنان پایین‌تر از سطح مرزی ۵۰ قرار دارد. همچنین شامخ صنعت کشور در این ماه عدد ۴۵.۷ را ثبت کرده است. شاخص مدیران خرید (شامخ) تصویری از وضعیت جاری فعالیت‌های اقتصادی و کسب‌وکارها ارائه می‌دهد و علاوه بر ارزیابی شرایط موجود، اطلاعاتی درباره روند تقاضا، تولید، موجودی مواد اولیه، موجودی انبار و انتظارات فعالان اقتصادی در اختیار قرار می‌دهد. بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های اتاق ایران، اگرچه شامخ کل اقتصاد در مهرماه نسبت به ماه قبل با بهبود نسبی همراه بوده، اما باقی‌ماندن این شاخص در سطحی پایین‌تر از مرز ۵۰ نشان می‌دهد که شرایط فعالیت بنگاه‌های اقتصادی همچنان با محدودیت‌هایی همراه است. در مجموع، وضعیت اقتصادی در مهرماه را می‌توان با سه ویژگی اصلی شامل محدودیت در تقاضا و فروش، مشکلات زنجیره تأمین و پیچیدگی در فعالیت‌های اقتصادی توصیف کرد؛ عواملی که همچنان بر عملکرد بنگاه‌ها تأثیرگذار هستند. در این گزارش تأکید شده سیاست‌های حمایتی در کوتاه‌مدت باید بر رفع گلوگاه‌های تأمین مواد اولیه، تسهیل تخصیص ارز و واردات، تقویت سرمایه در گردش بنگاه‌ها و افزایش پیش‌بینی‌پذیری مقررات اقتصادی و تجاری متمرکز باشد.

سازمان خصوصی سازی
IRANIAN PRIVATIZATION ORGANIZATION

نوبت اول

«خلاصه آگهی عرضه عمومی»

سازمان خصوصی‌سازی در نظر دارد در اجرای مصوبه هیئت واگذاری و سایر قوانین و مقررات مربوطه، سهام، بنگاه و دارایی های متعلق به دولت را به شرح جدول زیر عرضه و واگذار نماید. ضمناً نسخ تکمیلی این آگهی، در پایگاه اینترنتی سازمان خصوصی‌سازی به نشانی www.ipo.ir (بخش آگهی‌های عرضه) در دسترس می‌باشد.

ردیف	نام شرکت	روش واگذاری	سهام قابل عرضه: تعداد سهام بلوکی	سهام قابل عرضه: * تعداد سهام ترجیحی	سهام قابل عرضه: تعداد کل سهام	سهام قابل عرضه: درصد کل	ارزش پایه کل(ریال)	شرایط تسویه ثمن معامله: درصد حصه نقدی	شرایط تسویه ثمن معامله: تعداد اقساط	شرایط تسویه ثمن معامله: فاصله اقساط(ماه)	تاریخ عرضه
۱	احیاء استیل فولاد بافت	فرابورس	۱۲،۱۸۹،۴۵۰،۰۰۰	۶۴۱،۵۴۷،۶۵۰	۱۲،۸۳۰،۹۹۷،۶۵۰	۲۰	۸۹،۱۷۵،۴۳۳،۶۶۷،۵۰۰	۵۰	۶	۶	مطابق‌اطلاعیه فرابورس
۲	گوشت یزد	مزایده	۱۷،۶۲۳	۹۲۷	۱۸،۵۵۰	۲۴/۶۷۴	۱،۴۳۱،۹۶۴،۱۵۲،۱۵۰	۲۰	۶	۶	۱۴۰۵/۰۹/۱۷

* شرایط و جزئیات نحوه واگذاری سهام ترجیحی از جمله مهلت ارسال درخواست علاوه بر مکاتبه با شرکت، از طریق پایگاه اینترنتی سازمان خصوصی‌سازی و «سامانه سهام ترجیحی» به اطلاع مشمولین خواهد رسید.

ردیف	نام بنگاه/دارایی	روش واگذاری	نشانی	مساحت(مترمربع): عرصه	مساحت(مترمربع): اعیان	ارزش پایه کل (ریال)	شرایط تسویه ثمن معامله: تاریخ برگزاری مزایده	شرایط تسویه ثمن معامله: تعداد اقساط	شرایط تسویه ثمن معامله: فاصله اقساط (ماه)	تاریخ برگزاری مزایده
۱	جایگاه سوخت دامپزشکی تهران	مزایده	تهران- بزرگراه یادگار امام به سمت جنوب، مسیر کندرو، بعد از تقاطع دامپزشکی	۲۲۳۹/۶۷	-	۶،۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰	کلاً نقد			۱۴۰۵/۰۹/۱۷
۲	زمین مجاور جایگاه سوخت شماره (۱) ارومیه		ارومیه- بلوار شهداء- نرسیده به سه راه دخانیات - پشت جایگاه پمپ بنزین	۴۹۴/۸۱	-	۲۸۰،۱۴۵،۵۰۰،۰۰۰	کلاً نقد			
۳	میدان دام محمد آباد اصفهان		اصفهان، ابتدای جاده شیراز، جنب پل راه آهن و شماره گذاری، خیابان شهرک صنعتی، بعد از پادگان سپاه	۱،۰۷۲،۶۱۰	مطابق گزارش ارزیابی	۳۸،۵۹۶،۶۶۶،۳۶۵،۰۰۰	۲۰ درصد نقد ۳۰ درصد حصه اقساطی ۴ ماه پس از انعقاد قرارداد و مابقی در دو قسط ۶ ماهه (یکساله)			

م الف ۲۷۵۴ شناسه آگهی ۲۳۲۶۲۳۰